

ناصرالدینی، یدالله

علقمه: زندگی نامه و خاطرات سردار شهید ابوالفضل رفیعی یدالله ناصرالدینی ... مشهد: کنگره بزرگداشت سرداران شهید و بیست و سه هزار شهید استان خراسان: معاونت ادبیات: سنبله، ۱۳۸۴. ۱۴۳ص.

ISBN: 964-392-333-9

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

۱. رفیعی، ابوالفضل، ۱۳۳۴. ۱۳۶۲. .. سرگذشتنامه. ۲. جنگ ایران و عراق، ۱۳۶۷-۱۳۵۹. .. شهیدان .. خاطرات. الف. کنگره بزرگداشت سرداران شهید و بیست و سه هزار شهید استان خراسان (۱۳۷۹: مشهد). معاونت ادبیات. ب. عنوان.

۹۵۵ / ۰۸۴۳۰۹۲

DSR ۱۶۲۶ / ۶۵۵۲

۳۸۴۰۲۵۴۱۳۴

کتابخانه ملی ایران



هنگام روزگار کائنات سورهان شهید و
بیست و سه هزار شهید استان خراسان

علقمه

نویسنده: سید یدالله ناصرالدینی

ویراستار: مجتبی سالاری

مدیر هنری و طراح جلد: معاونت هنری کنگره بزرگداشت شهدای استانهای خراسان

حروفچینی و صفحه آرایی: عذرا مغنی زاده

ناشر: کنگره سرداران شهید و بیست و سه هزار شهید استان خراسان

معاونت ادبیات و نشر سنبله

امور فنی چاپ و صحافی: دقت مشهد ۳۴۱۹۵۶۰

لایتنوگرافی: افق اسکندر

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۴

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

بها: ۸۰۰۰ ریال

شابک: ۹. ۳۳۳۳. ۳۹۲. ۹۶۴

نشانی: مشهد مقدس - دبیرخانه کنگره شهدا - انتهای شهید فرامرزی عباسی

انتهای خیابان بهاران - خیابان بنفشه - بنفشه ۶ - پلاک ۳۹

تلفن: ۷۶۵۱۰۱۱ نمابر: ۷۶۵۱۰۱۳ ص.پ، ۱۴۱۵/۱۷۳۸۹

www.SHOHADA.org INFO@SHOHADA.org

این کتاب با حمایت بنیاد مفا آثا و نشر ارزشهای دفاع مقدس به چاپ رسیده است.

عالمه

زندگی نامه و خاطرات سردار شهید ابوالفضل رفیعی

سید یدالله ناصرالدینی

فهرست

۱۱	 سخنی با خواننده
۱۵	 مقدمه
۱۹	 زندگی نامه‌ی شهید ابوالفضل رفیعی
۲۵	 فصل اول - اسمش را بگذار ابوالفضل
۲۷	 ابوالفضل
۲۸	 دست و دل باز
۲۹	 افتخار
۳۰	 صد تا پسر می‌ارزد
۳۱	 برکت دعا
۳۲	 مرا خواهند گشت
۳۳	 کتک خورده
۳۴	 جلودار
۳۵	 نشانی
۳۶	 قتل افشین
۳۷	 سرهنگی شاه
۳۸	 عکس حضرت امام (ره)

۳۹	فصل دوم - آغاز فصل سرخ
۴۱	محافظ حضرت امام خمینی (ره)
۴۲	بهترین هدیه
۴۳	چهل نفر به جای پنج نفر
۴۴	وام
۴۵	بخشندگی
۴۶	خاک خور
۴۷	تغییر در زندگی
۴۸	تقسیم
۴۹	او اینجا عزیز بود
۵۱	فصل سوم - آغاز عشق بعد از پیروزی انقلاب
۵۳	ابوالفضل نیست!
۵۴	ترفند
۵۵	نماینده مجلس اول
۵۶	اعتراف
۵۷	برو فردا بیا
۵۸	سرما نخورند
۵۹	ما نمی فهمیدیم
۶۰	شناسایی منافقین
۶۱	اعتماد به مردم
۶۲	قول مردانه
۶۳	بگو دست بردارند
۶۴	زندگی خوب
۶۵	تجمع منافقین

۶۶	رفیعی هستم.....
۶۷	چاپلوسی.....
۶۸	قمار.....
۶۹	زن! زن!.....
۷۱	فصل چهارم - نبرد.....
۷۳	تلافی.....
۷۵	ضرب شست.....
۷۶	یادگاری.....
۷۷	کمی سرما لازم است.....
۷۸	گشت زنی.....
۷۹	اشکم را درآوردند.....
۸۰	اینقدر جبهه نرو.....
۸۱	پسر عموا! شرمندهام.....
۸۲	الگو.....
۸۳	فانوسها.....
۸۴	اصرار.....
۸۵	دست جدا.....
۸۶	به طرف عراقی ها.....
۸۷	پوتین های تنگ.....
۸۸	شریت گوارا.....
۸۹	ای کاش.....
۹۰	بهشت کوچک.....
۹۱	شفا.....
۹۲	آب رسان.....

۹۳		ترانسپورت ویژه
۹۵		به داد ابوالفضل بوسید
۹۶		معبر
۹۷		اینجا چه کار می کنی
۹۸		تکبیر
۹۹		دلاور
۱۰۰		روضه ی صحرای کریلا
۱۰۱		شرمنده
۱۰۲		چرا ظلم می کنی
۱۰۳		دروغ مصلحت آمیز
۱۰۴		آب سرد
۱۰۵		شما بخورید
۱۰۶		پس گردنی
۱۰۷		شفاعت
۱۰۸		سیگار نکش
۱۰۹		لباس فرم
۱۱۰		نیم خورده
۱۱۱		ادای تکلیف
۱۱۲		معرفی
۱۱۳		سفارش
۱۱۴		عامل، مثل فرزند خودم است
۱۱۵		توی سنگرها
۱۱۶		مقام بالاتر
۱۱۷		فصل پنجم - کنار علقمه

۱۱۹		علقمه
۱۲۰		سفره‌ای کنار علقمه
۱۲۱		مگر کنار علقمه
۱۲۲		من نمی‌زنم
۱۲۳		حسرت
۱۲۴		گریه
۱۲۵		این بار فرق می‌کند
۱۲۶		ازدواج
۱۲۷		جلوتر نرو
۱۲۸		سوغات
۱۲۹		اخلاق فرماندهی
۱۳۰		چشمک به خدا
۱۳۲		خواب
۱۳۳		رباعی
۱۳۷		فصل ششم - گفتند و می‌گفت
۱۳۹		گفتند و می‌گفت

سخنی با خواننده

پدیده‌ی مخرب جهانی سازی فرهنگی می‌رود تا انسان معاصر را به انسانی بی‌هویت تبدیل کند. انسانی بی‌الگو و بدون فرهنگ و تاریخ. نخبگان فرهنگی کشورها در مقابل این پدیده برای هویت بخشیدن به زندگی انسانی هر کدام سعی در زنده کردن قهرمانان تاریخی و ملی خویش دارند و برای این مهم قعر تاریخ خود را می‌کاوند. این تلاش برای نجات انسان از گردابی است که سردمداران استکبار در دهکده‌ی به اصطلاح جهانی خود ایجاد کرده‌اند. در آن دهکده انسان بی‌قهرمان است، خود باخته و بدون پشتوانه‌ی عظیم ملی و دینی. او به آسانی در مقابل اشغیلائی فرهنگ مهاجم سر تسلیم فرود می‌آورد، رنگ می‌بازد و با خویش بیگانه می‌شود. انسان ایرانی در طول تاریخ کمتر دستخوش بی‌هوشی گشته است زیرا در فرهنگ او درونمایه‌های محکم دینی و ملی همواره به او هویت و اصالت بخشیده، دستمایه‌های ملی با انگیزه‌های دینی به هم آمیخته و قهرمانان

را تبدیل به اسطوره‌های فراموش نشدنی کرده است. اینگونه است که «رستم» پدید می‌آید و «کاوه» آفریده می‌شود. و این هنر «فردوسی» است که با تکیه بر اندیشه‌های اسلامی خویش «یل سیستان» و «رستم دستان» می‌کند، آنگاه با او به مقابله با تهاجم بیگانگان می‌رود.

فرهنگ غنی و قهرمان پرور شیعه، مشحون از قهرمانانی است که از سرچشمه‌ی کربلا سیراب شدند و قیام سالار شهیدان را چراغ راه خویش ساخته و آنگاه چون مقتدای خویش حسین بن علی علیه السلام جاودانه شدند. عرصه‌ی دفاع مقدس زمینه‌ای بود برای ظهور قهرمانانی که هشت سال جنگ نابرابر تحمیلی را به دفاعی مقدس تبدیل کردند و در آن خصلت‌های جوانمردی، از خودگذشتگی، خودباوری و شهادت طلبی را به منصفی ظهور رسانیدند.

فرزندان خمینی کبیر علیه السلام غزل عرفان و مثنوی حماسه را به هم آمیختند و قصیده‌ی مقاومت سرودند و هر کدام خورشید تابناکی شدند بر تارک آسمان ایران اسلامی و چراغی فرا راه آیندگان این مرز و بوم. چنانکه مقام معظم رهبری (مدظله) می‌فرماید: «بی‌شک اگر لحظات پر معنی و پر ماجرای هر یک از رشادتها و حماسه‌ها ثبت شود، غنی‌ترین میراث معنوی برای تاریخ برجای می‌ماند.»

نویسندگان امروز مانند فردوسی نیاز به کاوش تاریخ باستان ندارند. قهرمانان امروز در چند قدمی ما هستند. قهرمانان دفاع مقدس نه افسانه‌اند و نه زائیده‌ی تخیل نویسنده. آنها شاید همبازی، همکلاسی و هم‌رزم ما بودند و شاید هم در همسایگی ما زندگی می‌کردند. بستگان و فرزندان‌شان هنوز با ما چهره به چهره از رشادتها و دلاوری‌هایشان سخن می‌گویند. کنگره‌ی بزرگداشت سرداران شهید و بیست و سه هزار شهید استان

خراسان یکی از مجموعه‌های فرهنگی است که وظیفه‌ی خطیر کاوش در زندگی سرداران شهید و شهدای دفاع مقدّس استان را با هدف الگو سازی و تبیین سیرت این قهرمانان گمنام روایت گوشه‌ای از آنچه در آن سالهای به یاد ماندنی اتفاق افتاد را بر عهده دارد.

معاونت ادبیات کنگره با بهره‌گیری از اساتید مجرب و نویسندگان متعهد، تألیف و تدوین کتابهای دفاع مقدّس را در قالبهای متنوع از جمله داستان و خاطره در دستور کار خویش قرار داده که کتاب حاضر نمونه‌ای از این مجموعه می‌باشد.

امید که چاپ و انتشار این نوشته‌ها گامی باشد در جهت مصون سازی جاعه اسلامی از خطر بزرگ بی‌هویتی و خود باختگی فرهنگی و با آرزوی آنکه خوانندگان عزیز کاستی‌ها را به دیده‌ی اغماض بنگرند و ما را در ادامه‌ی این مسیر از راهنمایی‌های خویش محروم نسازند.

دبیرکل کنگره‌ی سرداران شهید و بیست و سه هزار شهید استان خراسان

سرتیپ دوم پاسدار قدرت‌الله منصوری

مقدمه

«بنازم به بزم محبت که آنجا»

در بزم آفرینش شعر و حماسه که بر پایه‌ی محبت است، فرشتگان با چکاچاک تیغ شما رقصیدند و ما ترانه‌ای نسرویدیم که صدایشان را بشنویم. مات و مبهوت ایستادیم تا صدای تیغ شما دور و کم‌کم ناشنیدنی شد. آنگاه رخساره‌ی شما را به ماه و گرمای وجودتان را به خورشید، لطافتان را به گل، آمدنتان را به بهار و صدایتان را به ترنم جویبار، به غلط تشبیه کردیم. تا عمر گذشت، گرد پیری بر سرها نشست و چوب استاد زمان اثر کرد و فهمیدیم وجه شبهی بین شما و مظاهر طبیعت نیست، بل وجود ماه و خورشید، آب و باران و بهار، بسته به تار موی شماست.

نمیدانم چگونه فریب خیال را خوردیم، کهکشان را به ستاره، دریا را به قطره و خورشید را به شمع تشبیه کردیم. هرگاه که نام شما در یاد آمد، خیال، دستان را گرفت و برد بر اسبهای رهوار نشاند، یا بال بر شانه‌های ما

گذاشت؛ گذشته و آینده را در یک ظرف ریختیم؛ ساده و آسان، عقده‌ها باز شدند و به آرامش رسیدیم؛ آرامشی که آب و خواب نبود، بلکه خنکای خیال بود که با شنیدن تک صدایی تشنه، بیدار می‌شدیم.

برای رهایی از این ورطه، خود را به دامن زمان انداختیم؛ زیرا هم اوست که آینده‌ی تمام قد حیات شما در زندگی بشر است و در آن، قد و بالای شما را از نو نظاره کردیم. یکی را در برابر قابیل و یکی جگرش را در دهان گرگی زن‌نما دیدیم. یکی سرش بر نیزه ایستاده و یکی خونش بر دشت کربلای ایران ریخته بود. هر چه غزل عاشقانه و مثنوی حماسی بود پاره کردیم تا غزلی به سرائیم مشحون از آن‌چه باید باشد. تصویری از حیات که شما به موجب محبت بر ما ارزانی داشتید.

هر چه داشتیم، رو کردیم؛ همه را به مدد گرفتیم؛ از ستارگان آسمان تا ستارگان ادب؛ سرودیم و نورشتیم؛ اما باز غزل بود و خیال، و این نو، جز آن کهنه نبود.

سر در گم و تهی ماندیم و خاموش؛ چگونه با این بی‌مایگی، ترانه‌ای بسراییم که فرشته‌ای لب باز کند؟

عقده‌ی فریاد بود و طعنه‌ی اغیار که طاقت از ما گرفت؛ زانو در بغل، حسرت به دل ماندیم و مرز ناامیدی بی‌پیدا شد؛ دست دعا بالا و نام شما را رهن به دربار الهی بردیم، تا مگر خضر مبارک پی، دستمان را بگیرد یا کسی از تبار شما به فریادمان برسد، یا دریا دلی که سینه‌ی بر سوز دارد بر مامنت نهد و خرمن وجودمان را به آتش کشد، شاید به سر منزل مقصود برسیم.

در میان خواب و بیداری ما بود که آمدند با سینه‌های پر سوز؛ چون تشنگان به دریا رسیده؛ جمعی گفتند، جمعی نوشتند و جمعی خواندند؛ نه خیال بود و نه وهم؛ بلکه از سویدای دل، نفس برآوردند؛ ساده، به سادگی

میراث شما؛ از باب تبرک بود و از باب تیمن؛ هر چه پیش رفتیم، شما بودید و شما؛ که ناگاه نام خود را در کنار نامتان دیدیم و شنیدیم هاتقی می گفت: این، از معجزات محبت است: «گدایی به شاهی مقابل نشیند.»

سید یدالله ناصرالدینی